پایه‌های برزخی

- نظریه بدن اختراعی صدرا و بدن با فعلیت تامّهٔ آقا علی
- تموج پایه و اتر در فضای پایه‌های غیرفیزیکی
- نفی رویکرد مونیسم فیزیکالیستی
- استفاده از منطق‌های جدید، در عین مدون نبودن آن‌ها

نظریه بدن اختراعی صدرا و بدن با فعلیت تامّه آقا علی

خب بدن برزخی، بدن در خواب و بدن اختراعی که صاحب اسفار می‌گوید. ایشان در معاد به بدن اختراعی قائل است که خود ِنفس، انشاء می‌کند. روی مبنای ایشان، بدنی که نفس انشاء می‌کند، پایه‌ای است برای همان بدن. پایه‌ای است برای ظهور شعور، آگاهی و فهم نفس در آنجا. فهم و درک نفس در آن بدن اختراعی‌ای که آخوند می‌گوید، ظهور می‌کند. ای بدنی که مرحوم آقا علی مدرس می‌گوید.

مرحوم آقا علی مدرس از مبنای صاحب اسفار در معاد فاصله گرفته‌اند. بحث‌های خیلی زیبایی هم هست. تا الآنش هم تعبیرات تندی علیه یکدیگر می‌آورند. آنهایی که خیلی مدافع صاحب اسفار هستند، مبنای آقا علی را قبول ندارند. ولی مثلاً مرحوم اصفهانی کمپانی(رضوان‌الله‌علیه) یک رساله‌ای دارند در تأیید حرف آقا علی مدرس.

خب حرف آقا علی چیست؟ حرف ایشان، بدن اختراعی نیست. طبق روایتی که در احتجاج[1] هست، می‌گوید همین بدن عنصری، در دل خاک، حرکت جوهری انجام می‌دهد، بعد «یعود الی حیث الروح». امام(علیه‌السلام) یک جمله فرموده‌اند، برای آقا علی مدرس یک کتاب حکمی حجیم شده. آقا علی مدرس، بزرگ بوده. حال شخصیت ملا صدرا طور دیگری [است که معروف شده و] ...؛ حاج آقا می‌فرمودند استاد ما مرحوم کمپانی گفت: اگر آقا علی زنده بود، با معلومات الآنم به درسش می‌رفتم. خب این تعریف خیلی بزرگی از مرحوم اصفهانی برای آقا علی است. «سبیل الرشاد» رساله آقا علی مدرس است.

خب این هم یک جور پایه است. ایشان می‌گویند: خدای متعال بدن ما را در عالم فیزیکی قرار داده، در دل خاک پخش می‌شود اما ما می‌گوییم پخش می‌شود، بلکه او دارد به حرکت جوهری در دل خاک، کامل خودش را ادامه می‌دهد. امام صادق علیه‌السلام به آن زندیق چه گفتند؟ فرمودند بدن در خاک می‌ماند، اما وقتی روز حشر شد «یعود الی حیث الروح». حضرت نفرمودند روح می‌آید و به آن تعلق می‌گیرد؛ بلکه فرمودند این بدن سراغ او می‌رود. تعبیری است که وقتی امام می‌فرمایند حکیمی مثل آقا علی می‌خواهد تا درک کند. ایشان یک رساله کرده‌اند. می‌گوید خیلی تفاوت است بین اینکه بدن برود و به روح وصل شود، با اینکه روح بیاید و به بدن تعلق بگیرد. «یعود الی حیث الروح» را امام فرمودند.

شاگرد: ولی همچنان بدن است.

استاد: بدن است، اما بدنی است که بعد از حرکت جوهری، به فعلیت تام برسد.

شاگرد: همچنان بدنیت خود را حفظ می‌کند.

استاد: بله. اما بدنی است که تا نبینیمش، نمی‌دانیم به چه صورت است. یعنی بدنی است که یک چیز کوچکش کل زندگی نود ساله در آن حضور دارد. بدنی است که وقتی به آن نگاه می‌کنید، می‌بینید کل نود سال در آن هست، با برزخش، با همه حرکت‌هایش، با همه ابدانش. این خیلی لطیف است که ایشان فرموده‌اند. اینطور فعلیت تامه پیدا می‌کند که همه اینها در آن هست؛ آن بدن قیامتی است. خب این بدنی قیامتی که آقا علی می‌گویند، آن هم پایه است. اما فیزیکی است؟ نه، به فعلیت تامه رسیده، مخصوص عالم قیامت است که به آنجا رسیده. همه اینها، انواع پایه‌های غیر فیزیکی است. اگر هرچه از اینها را ملاحظه فرمودید، با مقاصدی که بعداً پایه‌ها را تقسیم می‌کنیم، مخلوط نشود. همه اینها سر جایش درست است و شواهد عدیده‌ای هم دارد و ثابت است.

شاگرد: «فینتقل باذن الله القادر الی حیث الروح» است.

استاد: منتقل می‌شود اما «الی حیث الروح»؛ در هبوط روح در عالم حرکت، روح پایین می‌آید و هبوط می‌کند و به بدن تعلق می‌گیرد، اما در اینجا حضرت می‌فرمایند: «تراب البشر کمصیر الذهب من التّراب»؛ مثل طلا در دل خاک می‌ماند، تا جایی می‌رود که «تنتقل الی حیث الروح». اینها به روح وصل می‌شوند. یعنی رتبه وجودی بدن بالا می‌رود، نه اینکه روح هبوط و نزول در بدن کند.

شاگرد: «یعود» که فرمودید گویا پایین می‌آید و بعد بر می‌گردد. اما «ینتقل» یعنی پایین بوده و الآن بالا می‌رود.

استاد: من «یعود» گفتم؟ بله، آنچه که آنجا هست، درست است. ببخشید. اول فرمایش شما را متوجه نشدم.

---

[1] الاحتجاج - «عن الصّادق علیه السّلام : في حديث الزنديق ، سأله أنّى للرّوح بالبعث و البدن قد بلى و الأعضاء قد تفرّقت، فعضو في بلدة تأكلها سباعها و عضو بأخرى تمزّقه هوامها، و عضو قد صار ترابا بني به مع الطين حائط؟ قال: «إنّ الّذي أنشأه من غير شيء، و صوّره على غير مثال كان سبق إليه، قادر أن يعيده كما بدأه. قال: أوضح لي ذلك. قال: إنّ الرّوح مقيمة في مكانها، روح المحسن في ضياء و فسحة، و روح المسيء في ضيق و ظلمة، و البدن يصير ترابا منه خلق، ما تقذف به السباع و الهوام من أجوافها، مما أكلته و مزّقته كلّ. ذلك في التراب، محفوظ عند من لا يعزب عنه مثقال ذرة في ظلمات الأرض، و يعلم عدد الأشياء و وزنها، و أنّ تراب الرّوحانيين بمنزلة الذّهب في التّراب، فاذا كان حين البعث مطرت الأرض فتربوا الأرض. ثمّ تمخّض مخض السقاء، فيصير تراب البشر كمصير الذهب من التّراب اذا غسل بالماء، و الزبد من اللّبن اذا مخض، فيجتمع تراب كل قالب (الى قالبه) فينقل باذن اللّه (القادر) إلى حيث الرّوح، فتعود الصور باذن المصوّر كهيئتها، و تلج الرّوح فيها، فاذا قد استوى لا ينكر من نفسه شيئا».

تموج پایه و اتر در فضای پایه‌های غیرفیزیکی

شاگرد۲: همه این بدن‌های غیرفیزیکی ذیل انواع تموج‌های پایه مختلف نیست؟

استاد: لزوماً نه.

شاگرد: یعنی ما می‌توانیم بدن‌هایی داشته باشیم که ذیل هیچکدام از تموج‌های پایه نباشد؟

استاد: بله. در مورد بدن برزخی گفتم ماده برزخی دارد. یعنی همانطوری که در ذهن فیزیکدان‌ها اتری بود که الآن آن را از فضای علمی کنار گذاشته‌اند...؛ چون دیدند امواج نوری در خلأ می‌رود، خب دیگر ما نیازی به اتر نداریم. امواج مکانیکی مادی نیاز به اتر داشت، حال که آن در خلأ می‌رود، دیگر نیازی نداریم. من عرض کردم اگر با یک نگاه جدیدی بگوییم یک جور اتر دیگری داریم که بستر مثلاً همان میدان است...؛ شما با القاء مغناطیسی که قانون مهم علمی است، یعنی وقتی میدان مغناطیسی را قطع کنید، موج ایجاد می‌شود. امواج الکترومغناطیس هم همین است. یک سیمی را که عبور می‌دهید، اگر میدانش را قطع کنید الکتریسیته متناوب پدید می‌آید. الکتریسیته یکسو و غیرمتناوب، همین باتری‌ها است. الکتریسیته‌های که با قطع و وصل میدان، پدید می‌آید و عوض هم می‌شود، به آن الکتریسیته متناوب می‌گوییم؛ فاز و نول متناوب عوض می‌شود.

شاگرد: آلترناتیو

استاد: بله، بدل یکدیگر به‌صورت متناوب می‌آید.

در اینجا وقتی اینها را دیدند، وقتی بگویی ما چنین فضایی داریم و بعداً جلو می‌رویم و می‌گوییم حال این اتری که فیزیک الآن ما با آن سر و کار دارد، این اتری که به آن رسیدیم و خیلی لطیف‌تر از قبلی است، بعد مثل آقای شاه آبادی به ما می‌گویند هنوز ما عوالم دیگری داریم که غیرفیزیکی است و آنجا هم برای خودش یک اتر و تموج پایه‌ای دارد، اما نه به این صورتی که در اینجا از آن بحث می‌کنیم. فلذا گفتم پایه‌ها فرق می‌کند. پایه غیرفیزیکی؛ یعنی مادهای متناسب آنجا و غیر فیزیک اینجا با این توضیحاتی که در فیزیک اینجا می‌دهیم.

شاگرد: این هم یک تموج پایه است، ما بینهایت تموج پایه داریم.

استاد: ولی نه در این اتری که اینجا هست و من الآن بحث می‌کنم. من الآن بستری از تموج پایه را فرض می‌گیرم که آن بستر با بستری که می‌خواهد بدن برزخی را تشکیل بدهد، فرق دارد؛ می‌خواهد بدن قیامتی را تشکیل دهد. این اساس عرض من است.

نفی رویکرد مونیسم فیزیکالیستی

شاگرد۲: آن نقشه کلانی که در ابتدای بحث در مثال رادیو می‌فرمودید که باید به آن نقطه برسیم که بفهمیم امواج رادیویی هستند که از بیرون می‌آیند و ... .

استاد: این پایه، همین بدن فیزیکی ما است که ما می‌خواستیم هوش اشراق‌محور را بگوییم و مطمئن شویم ولو این بدن ما کار می‌کند، اما اتصال و ارتباط آن و اساس کار آن، به بیرون است؛ بیرونی که فعلاً این‌ها می‌خواهند بگویند یکی است. دوآلیسم جوهری هم که ایشان گفت، در اصل فیزیکالیسم است. فیزیکالیسم، مونیسم است. به این معنا که ذهن و بدن و ... همه، یک چیز هستند و تمام. آن هم فیزیکی است. حالا با توجیهات صفتی، حذفی و انواعی که در فیزیکالیسم صحبت می‌کند، توجیه کنیم. اما اگر شما بگویید غیر از بدن فیزیکی، بیرونی داریم که این بدن را مدیریت می‌کند. اینجا منظور من بود که رویکرد این علوم به جایی می‌رسد که بشر مطمئن می‌شود هر چه هست و نیست، مونیسم نیست که همین بدن باشد. مونیسم به‌معنای بدن. و الا یک مونیسم داریم که اساتید در درس اسفار زیاد می‌گویند. می‌گویند بدن ما مرتبه نازله نفس است. ببینید اساتید چقدر زیاد آن را می‌گویند. این یک جور مونیسم است. انسان چیست؟ مرتب سر درس می‌گفتند؛ می‌گفتند انسان یک موجودی گسترده شده از فرش تا عرش. این دقیقاً یک تعبیر مونیسم است. اما نه مونیسمی که این فیزیکالیست‌ها می‌گویند. آن‌ها می‌خواهند بگویند هر چه هست و نیست، همین بدن است و کارکردهای مادی آن.

ان شاء الله باز هم روی آن فکر کنید؛ هر چه له ای علیه آن پیدا کردید ارسال کنید.

شاگرد: جایی که در تقسیم شما محل بحث است، پایه‌های فیزیکی است.

استاد: بله، چون بحث ما روی ماشین است؛ پایه‌هایی است که ما می‌خواهیم با کامپیوتر و ماشین فیزیکی، آن هوش را بیاوریم؛ چون بحث ما روی این است، و لذا می‌گوییم آن پایه‌های غیرفیزیکی، قبول است، اما محل بحث ما نیست.

شاگرد۲: در همین فضا، بینهایت را می‌فرمایید؟

استاد: یعنی حتی در همین اتر فیزیکی، بینهایت ِعدد گویا - بینهایت فشرده - قابل تصور است.

استفاده از منطق‌های جدید، در عین مدون نبودن آن‌ها

شاگرد:... منطق‌های جدید نیازش می‌شود؟

استاد: از نظر کلاسیک، بله، مبتنی‌بر منطق قدیم است. ولی جلوترها عرض کرده‌ام اصالً بشر دست خودش نیست و منطق جدید، بلکه منطق‌های جدید؛ که هنوز هم مانده است. خدا می‌داند چقدر منطق داریم؛ مثل آخوند و ابن‌سینا نمی‌توانند آن‌ها را به کار نگیرند.

شاگرد: یعنی به کار گرفته‌اند؟

استاد: بله، مدون نشده. مثالً در همین منطق، تواتر را به‌عنوان بدیهیات قبول دارند اما می‌گویند «یمتنع تواطیهم...»؛ از واژه امتناع استفاده می‌کنند. درحالی‌که امتناع برای منطق ارسطویی است و دو ارزشی است. اما در تواتر، که مثالً یکی می‌گوید مکه هست، دومی می‌گوید مکه هست و ... ، چه زمانی ممتنع می‌شود؟ پنج تا ممتنع می‌شود؟

شاگرد: به صفر میل می‌کند.

استاد: به صفر می‌رسد یا نه؟

شاگرد: میل می‌کند.

استاد: پس به امتناع نرسید. و حال اینکه امتناع و محال، صفر است. ببینید ریخت تواتر، ریخت منطق ارسطویی نیست. ولی آن را می‌آورند، چون چاره‌ای ندارند. وقتی منطق جدید نوشته شد، باید بگویید تواتر را در آن جا می‌آوردیم، ولی جایش آنجا نبود و آن را باید در حساب احتمالات بیاوریم و ... .

والحمد لله رب العالمین